

Indian Farsi Dialect and Diwani Terms (Idioms) in the Subcontinent (Mohammad Jalaluddin Akbarshah Gorkani Era)

***Soraya Panahi**

Abstract:

Subcontinent Diwani terms, especially the Diwani idioms of the Indian Mongols Era (Timurid / Gurkanian) have not been studied so far. Once the Farsi language or the Indian Farsi dialect was the language used in the legal and Diwani affairs of the land. This article provides a history of the Farsi dialectic and its developments in the subcontinent. It provides examples of its structural features and to get familiar with its written structure The work of Akbar nameh, Ayin Akbari, two Diwani work of Abu al-Fazl Alami and Abu al-Fath Jalaluddin Muhammad Akbarshah is also described.

Keywords: Divine Terminology, Subcontinent, Indian Farsi, Ayin Akbari, Akbarnameh.

گویش فارسی هندی و اصطلاحات دیوانی در شبه قاره (عصر محمد جلال الدین اکبر شاه گورکانی)

*ثریا پناهی

چکیده:

اصطلاحات دیوانی شبه قاره، به ویژه اصطلاحات دیوانی دوره مغولان هند¹ (تیموریان/گورکانیان هند) تاکنون بررسی نشده است. روزگاری زبان فارسی یا گویش فارسی هندی، زبان مورد کاربرد در امور قانونی و دیوانی آن سرزمین بوده است. در این مقاله تاریخیچه ای از وضعیت فارسی و تحولات آن در شبه قاره ارائه می شود و نمونه هایی از خصلت های ساختاری آن شمرده و برای آشنایی این گونه نوشتاری، چند اصطلاح دیوانی به طور نمونه در قالب ساختاری فرهنگ گونه از اکبرنامه و آئین اکبری، دو اثر دیوانی ابوالفضل علامی، صدراعظم ابوالفتح جلال الدین محمد اکبر شاه نیز توصیف می شود.

کلید واژه ها: اصطلاحات دیوانی، شبه قاره، فارسی هندی، آئین اکبری، اکبرنامه.

*دانشگاه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران s_panahi2@yahoo.com
دریافت مقاله: 20-05-2020 پذیرش مقاله: 10-07-2020

مقدمه

حاصل پژوهش هایی که تاکنون در زمینه شبه قاره شناسی چاپ شده است، گستردگی موضوع های مطرح در آن حوزه را نشان می دهد. برای نمونه به *دانشنامه زبان و ادبیات فارسی* در شبه قاره می توان اشاره کرد. کتاب مرجعی که مقالات آن درباره ارتباطات و اشتراکات دو سرزمین از گذشته دور تا عصر حاضر بوده است (نک: *دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره ۱۳۷۲-۱۳۹۸*: ج ۱-ج ۵).

یکی از مباحث ضروری برای پژوهش درباره شبه قاره مسائل مربوط به رواج زبان فارسی (در دوره ای تاریخی) در آن سرزمین و کاربردهایش در امور اداری، قانونی و دیوانی است.

هدف نگارنده از تالیف این مقاله بررسی موضوع ورود فارسی به سرزمین هند بزرگ (شبه قاره کنونی) و پرداختن به وضعیت تاریخی-زبانی آن تا عصر محمد جلال الدین اکبرشاه (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ق/۱۵۵۵-۱۶۰۵م) و بررسی گویش فارسی هندی و کاربرد این گویش در موردیوانی و نیز تحقیق درباره این نکته که در گویش فارسی هندی آیا اصل تفهیم و تفاهم با فارسی امروز ایران برقرار است یا خیر؛ نگارنده براساس تعریف محمد دبیرمقدم اصطلاح «گویش» را برای این گونه زبانی برگزیده و آن را به دلیل برخی ویژگی های فارسی در آثار نویسندگان شبه قاره گویش «فارسی هندی» نامیده است. فضای اجتماعی و فرهنگی حاکم در آن دوران به تدریج فارسی را به تاثیر پذیری از زبان هندی سوق داد. اشعار سروده شده به سبک هندی (اشعار) نمونه ای از این تاثیر است، همچنین ویژگی های دیگری که در زبان نوشتاری فارسی متون مختلف، نظیر منشآت و نوشته های دیوانی شبه قاره دیده می شود. نگارنده برخی از ویژگی های ساختاری آن را در مقاله ای^۲ دیگر بررسی کرده است. این گونه زبانی، در متون قانونی و دیوانی در تشکیلات حکومتی محمدجلال الدین اکبرشاه و بقیه پادشاهان سلسله مغولان هند به کار می رفته است.

۲. پیشینه تحقیق

در سیری تاریخی، از اولین مطالعات زبان شناختی درباره زبان های شبه قاره به اثر^۳ تحقیقی و مفصل جی.ای.گریسون^۴ (۱۹۶۷م) باید اشاره کرد. اما در این اثر صحبتی از زبان فارسی و حضور تاریخی آن در قالب زبان مهمان در شبه قاره نیست. اثر دیگر، متمر (۱۹۹۱م) تالیف آرزو سراج الدین علیخان آرزو (۱۰۹۹-۱۱۶۹ق/۱۷۵۶-۱۶۸۷م) از متقدمان زبان شناسی سنتی شبه قاره بوده است.

^۲ «توصیفی زبان شناختی از گونه نوشتاری فارسی رایج در هند (شبه قاره کنونی) در عصر اکبرشاه گورکانی»، دستور، ویژه نامه فرهنگستان، جلد سیزدهم، اسفند ۱۳۹۶.

^۳ *Linguistics survey of India*

^۴ G.A.Grierson

از محققان هندی دیگر که در زمینه پژوهش های زبانی، ادبی و تاریخی آثاری تالیف کرده اند، از عبدالغنی⁵ (1929م) مولف «تاریخ زبان و ادبیات فارسی در دربار مغولان هند»⁶ و مومن محی الدین⁷ (1971م) نویسنده «نامه نگاری فارسی و دیوانی دوره مغولان هند»⁸ و سیدمحمدعلی ایرانی (1331) مولف کتاب فارسی جدید باید نام برد.

از محققان ایرانی ملک الشعراى بهار (1369ش)، در کتاب سبک شناسی نظم و نثر، در گفتاری از مجلد سوم به بحث ادبیات فارسی (گونه نثر و نظم) در دوره زمانی قرن هشتم تا دهم هجری و قرن دهم تا سیزدهم هجری در شبه قاره پرداخته است (صص 166-308).

3. بافت تاریخی- زبانی شبه قاره

تعامل و پیوندهای زبانی مردم شبه قاره و ایران پیشینه تاریخی طولانی دارد. صرف نظر از اشتراکات تاریخی- زبانی؛ رواج زبان فارسی در هند بزرگ بیشتر بر اثر مهاجرت ها و ورود فارسی زبانان به آن سرزمین بوده است.

پس از آن که محمود غزنوی هند را تسخیر کرد، بستر رواج زبان فارسی در آن سرزمین فراهم شد و پس از حمله مغول، مهاجرت گروه های ایرانی به هند گسترش یافت که در ترویج زبان فارسی در مناطق مختلف موثر بود (مجتبائی 1384: 401-402؛ ارشاد 1379: 165).

در اواخر قرن هفتم هجری فارسی زبان طبقه حکومتی حاکمان ترک بود و همه هندی ها بدون کتاب قواعد و دستور زبان، فارسی می دانستند، نویسندگان هندی تابع و پیرو الگوی زبانی نویسندگان ماوراءالنهر بودند، زیرا مشخصه های زبان فارسی ماوراءالنهر با زبان فارسی رایج در هندوستان اشتراکاتی داشت و بی دلیل نبود که رشیدالدین وطواط و بهاءالدین بغدادی از خوارزم به عنوان مدرسان ادبی مطرح بودند و کتاب های آنان آثار استاندارد و معیار در هنر مکاتبه و انشانگاری و مرجع منشیان به شمار می آمد. در سبک نثر این استادان آرایه های بلاغی فراوان به چشم می خورد (محی الدین: 1971، 22-23).

پیش از دوران محمد ظهیرالدین بابر (887-937ق)، زبان حکومت های محلی مسلمانان هند که شامل غوریان، سوری ها و لودیان در ملتان و پنجاب می شد، همه محلی بود و زبان فارسی در امور حکومتی و

⁵ Abdul Ghani

⁶ A History of Persian Language & Literature At The Mughal Court

⁷ Momin Mohiuddin

⁸ The Chancellery and Persian Epistolography Under The Mughals

درباری به کار می‌رفت، یعنی زبان منشیان همان زبان دیوانی رایج در ایران بود (مجتبائی، 1384: 402-403؛ ارشاد 1379: 205-208).

4 زبان فارسی و پیدایش گویش فارسی هندی

در توضیح کاربرد اصطلاح «گویش» برای فارسی هندی، تعریف و توصیف دبیرمقدم (1393) از گویش در مقاله «گویش» اختیار شده است. مطابق بررسی او «گونه‌های مختلف زبان فارسی مانند اصفهانی، قاینی، کاشانی، مشهدی، شیرازی، کرمانی، افغانی و تاجیکی گویش‌های زبان فارسی اند و این گونه‌ها گروه‌گوشی تشکیل می‌دهند» (دبیرمقدم 1393: 556)؛ مثلاً فارسی معیار ایران و زبان فارسی معیار افغانستان یا دری تفاوت‌های واجی، واژگانی و دستوری مشهود دارند و یا میان فارسی معیار ایران و فارسی معیار تاجیکستان که در حکم دوگویش زبان فارسی اند، تفاوت‌های واجی و دستوری بسیاری نیز است، با این وصف فهم‌پذیری متقابل وجود دارد و در مطالعات گویش‌شناختی همواره می‌بایست مفهوم پیوستار گویشی را در نظر داشت (نک: همان، 557).

نگارنده رویکرد دبیرمقدم را برای نامیدن گویش فارسی هند نیز مناسب و قابل‌تعمیم می‌داند؛ گویش تاریخی فارسی رایج در دوران میانه هند گویشی است که پیدایش آن نتیجه تعامل فرهنگ و تمدن اقوام هندوآریایی بوده است. میان این گویش و فارسی ایران در آن زمان به خلاف برخی اختلاف‌ها اصل تفهیم و تفاهم متقابل برقرار بوده است.

در دوران مغولان هند از مسائل زبانی مطرح، منسوخ شدن سبک قدیم نثر فارسی و رواج و پیشرفت سبک بومی یا سبک هندی در انواع متن‌های تاریخی، فرهنگی و زبانی بود. مثلاً درانشانویسی، کاربرد عناصر عربی، که مشخصه اصلی این گونه نوشتاری محسوب می‌شد، کاهش یافت. برای منشیان پیروی از سبک مرسوم و متداول استادان متقدم دشوارگردید و اشراف بر شعر برخی شاعران عرب مانند ابوتمام، ابو فراس و متنبی، که همه از لوازم هنرنمایی در منشآت نویسی محسوب می‌شد، کاهش یافت؛ زیرا معلومات عربی بیشتر هندیان (مسلمانان بومی و نوکیشان) محدود به مطالعه قرآن و نظام و اصول دینی بود (محی‌الدین، 1971: 24-25).

تحولات گویش فارسی هندوستان مختص گونه ادبی (نظم و نثر) نبود و نوعی همسویی درگفتار و نوشتار فارسی نیز روی داد، به این ترتیب که خصلت‌های فارسی‌گفتاری، در گونه نوشتاری منعکس می‌شد و در این میان معیارسنجش، گویش تورانی بود که با فارسی معیار ایران (غرب ایران) متفاوت بود و تلفظ آوایی برخی کلمات آنها فرق داشت. محی‌الدین برای شواهد این مطلب به فرهنگ‌های لغت هندیان ارجاع می‌دهد، فرهنگ‌هایی مانند /د/ت/الفضل/ تالیف قاضی خان بدر محمد دهاروال در دهلی در 822

ق/1419 م و شرفنامه منیری یا فرهنگ ابراهیمی از ابراهیم قوام فاروقی تألیف در حدود 877 قمری. در این فرهنگ‌ها معادل و تلفظ هندی کلمات فارسی ارائه شده است. این تفاوت‌ها مثلاً در مجمع‌الفرس سروری، تألیف محمد قاسم بن حاج محمد کاشانی، بیشتر متمایز و آشکار است. صورت آوایی و تلفظ در فرهنگ سروری همان فارسی معیار ایران بود و با فارسی تورانی لغت‌نویسان و فرهنگ‌نویسان هندی متفاوت بود. با ورود موجی از مهاجمان و مهاجرانی از توران (ماوراءالنهر، شرق خراسان و افغانستان) به هند ویژگی‌های گویشی فارسی شرقی ایران در خاک هند رسوخ کرد و بخشی از گویش فارسی هندوستانی را شکل داد. شواهد و نمونه‌هایی از تغییر تلفظ در رساله مناظرالانشا خواجه جهان محمود گاوآن منعکس است. این تغییر در شکل و صورت، معنا و ساخت، یکی از دلایل تحول و توسعه سبک هندی هندوستان به عنوان سبکی متفاوت از سبک هندی ایران بوده است. یکی از جنبه‌های هندی‌شدگی فارسی⁹ [فارسی هندی شده] تراکم واژه‌های بومی بود (محی‌الدین، 25-26: 1971). کاربرد کلمات هندی در فارسی سره ناخوشایند تلقی می‌شد، اما نویسندگانی چون امیر خسرو، ضیاءالدین برنی و برخی صوفیان بنا به ضرورت به کار می‌بردند. دسترسی آسان و سریع به عبارات هندی محاوره‌ای فرایندی طبیعی و نوعی ساخت اصطلاح و نوآرزه‌سازی در زبان فارسی رایج بود (محی‌الدین، 1971: همانجا؛ گاوآن، 1381: 132-137). هندی‌شدگی فارسی در دوران سکندر لودی (895-915 ق / 1489-1510 م) بیشتر شد. گروهی از منشیان هندو که تربیت شده دربار مغولان بودند، به فارسی موردکاربرد واژه‌های هندی، استعاره‌های ساده و صور خیال برگرفته از اعتقادات هندو - اسلامی را افزودند. دو طبقه صوفیان مسلمان و هندو هر دو جداگانه تابع مقوله‌ای فرهنگی بودند و نقطه تلاقی آنان در خاک هند بود. از افتخارات کشور هند تألیف شماری از مجموعه نامه‌هایی فارسی درباره تعالیم صوفیان است که مکتوبات نام داشت. مباحثی دینی که به قلم عرفا و صوفیان هند دوره میانه نوشته شد. در شبه‌قاره، سبک عرفا ساده نوشته‌هایی مملو از جملات کوتاه و نقل قول‌های عربی و فارسی از علمای دینی و عرفا بود (محی‌الدین، 28-27: 1971). نک: مجتبائی، 1384: 407-411).

دوران ظهیرالدین محمد بابر به عنوان عصر پیشرفت زبان و ادبیات هندی شناخته شده است. در دوران حکمرانی سوریان هندی زبان نیمه رسمی و زبان احکام و فرامین دیوانی شناخته می‌شد و رونوشت و استنساخ مطالب فارسی به خط دوناگری صورت می‌گرفت. هرچند فارسی در هند تابع سنت مشخص فارسی تورانیان بود، اما در جوهره و روح و سبک، هندی بود (سبکی هندی) (محی‌الدین، 28: 1971).

¹. Indianisation

5. برخی از ویژگی های صرفی و نحوی فارسی هندی

الف. اختلال و بی نظمی در کاربرد افعال از نظر شخص، شمار، زمان، وجه و حذف همکرد، ابهام معنایی یا چندمعنایی نظیر شاهی از متن *تنکره همایون و اکبر* که به شرح زیر می آید:

«و چون خبر جانشوز حضرت آشیانی در بدخشان به نواب سلیمان میرزا رسید و چون از مشارالیه مسن تری در سلسله صاحبقران دیگری نبود- مشارالیه را به خاطر رسید که سکه و خطبه در کابل بنام ما باشد- با ولد خود قریب به ده هزار کس از سپاهی و ایماق و احشام که در بدخشان بودند- در سنه 963 بکابل آمده- و فصل نون درآمده بود- و در قلعه کابل ذخیره و کم سپاهی بود- تنگ قبل کردند- و منعم خان که حضرت جنت آشیانی اورا حاکم کابل ساخته بهندوستان متوجه شده بودند در قلعه کابل بود.» (بیات، 196: 1941).

ب. تنوع در املا، مثلاً در واژه هایی که به «ه» ختم می شود، در پیوستن به های جمع حذف شده است، مانند «همه را اسب داده و نوازشها نموده وعدها[و عده ها] فرمودند» (همان، 200).

ت. تنوع در رسم الخط مانند پیوستن حرف اضافه «به» به واژه های بعد آن است؛ نظیر «با جمعی کثیر بکومک[به کمک] مرزای[میرزا] مذکور نوشته بودند.» (همان، 195).

ث. کاربرد واژه هایی متفاوت از معنای رایج در ایران: خبرگیر = جاسوس، نگهبان شهریار نقوی، 1991: 262؛ شادیانه = موزیک نشاط آور (همان: 363)، جاگیر = تیول (همان: 199).

مشخصه اصلی گویش فارسی هندی در واژگان آن خودنمایی می کند و نظرگیر است. درباره موضوع تحولات واژگانی و تأیید این نکته که زبان ها در سیر تاریخی معمولاً بیشترین تغییرات و تحولات را در واژه ها نشان می دهند (درباره تحولات واژگانی نک: پناهی، 1387: 203-212). داعی الاسلام هم در اثر خود با عنوان *فارسی جدید از قول یکی از دوستان هندی* اش به نام آفتاب احمد یکی از تفاوت های فارسی هند با فارسی ایران را در الفاظی می داند، به این ترتیب که هندیان فارسی را از آموخته هایشان یعنی از دیوان های شعرای قدیم فراگرفته اند. مانند واژه هایی که شاعر بنا به ضرورت شعر در اثر خود به کار برده و در ایران دیگر متروک شده است (ایرانی، 1331: 36).

6. پیشینه اصطلاحات دیوان و دیوان سالاری در ایران و شبه قاره

اصطلاح دیوان از جمله واژه‌های صنفی یا حرفه‌ای یا **جارگون**¹⁰ است. دیوان از گذشته دور تاکنون شمول معنایی گسترده‌ای داشته است و اصطلاحی است که در سیر تحولی معانی و مصادیقی متعدد داشته است.

برخی از تعاریف امروزی دیوان در فرهنگ سخن عبارت است از محل کارهای اداری یا وزارتخانه و از نظر حقوقی عنوانی برای دادگاه‌های عالی نظیر دیوان عالی کشور و دیوان محاسبات (انوری، 1381: 3489-3495).

درباره پیشینه این جریان، ایران به داشتن تشکیلات دیوان و دیوان سالاری همیشه سربلند بوده است؛ میراثی از آشوریان و بابلیان. در دوران ساسانی نظام اداری چند دیوان داشت که هسته اصلی آن را ادبا و نجبا تشکیل می دادند و مهم ترین مقام نزدیک به امپراطور یا فرد پس از او دبیر بود یعنی رئیس تشکیلات و امور به دوشاخه سیاسی و اداری تقسیم می شد (محی الدین، 1971: 1).

آداب ملک داری و آئین های دیوانی و درباری، در هند، در طول 8 قرن حکومت اسلامی، میراثی از همان سنت‌های دیرین و عناصر فرهنگ اسلامی بود که از سامانیان به غزنویان و از غزنویان به سلسله‌های سلاطین دوره بعد رسیده بود (نک: مجتبائی، 1384: 402).

مطابق تعریف باتاچاریا در *واژه نامه تاریخ هند*¹¹، دیوان در شبه قاره کارمند عالی مقام نظام اداری مغولان هند بود و نقش اصلی او در امور مالی و درآمدها بوده است. دیوان مقامش از صوبه دار بالاتر بود و از طرف امپراتور مستقیم تعیین می شد. واژه دیوان در قالب ترکیب های اضافی انواعی داشته است از قبیل دیوان عدالت (دادگاه عدالت)، دیوان خاص (تالار ملاقات محرمانه)، دیوان عام (دیوان یا دفتر امپراطور)، دیوان عرض (واحدنظامی)، دیوان انشا (واحد مکاتبات) (باتاچاریا، 1964: 309-308).

در حوزه جغرافیایی شبه قاره در سمت ها و مصادیق دیوانی تغییر و تحولاتی بسیار رخ داد. در دوره بابر دستگاه نظامی و غیرنظامی مستقیم زیر نظر او بود که در دوران فرزندش همایون نیز ادامه داشت. برخی مقام و سمت های این دوره عبارت است از صدرالصدور، وزیر، دیوان و پروانچی. تشکیلات اداری و نظام خدمات دولتی عصر اکبرشاه (حک: 963-1014ق/1555-1605م) و الگوی آن تا سده 18 میلادی دوام آورد. مسئولان دستگاه اداری اکبرشاه منصبدار نامیده می شدند. منصب ها شامل 35 رتبه بود. القاب موروثی نبود و انتخاب ها به نظر شاه بستگی داشت. اکبر هند را به 18 صوبه و هر صوبه را به چند سرکار و آن را هم به چند پرگنه تقسیم کرد. پیکره تشکیلات اداری شامل دیوان کل یا دیوان اعلا که

¹⁰ Jargon این اصطلاح در زبان شناسی به واژه‌هایی تخصصی دلالت دارد که خاص یک گروه تخصصی نظیر پزشکان، وکلا و حقوقدانان است (Crystal 1992, 200-201).

¹¹ A Dictionary of Indian History

مترادف وکیل یا وزیر بود؛ میربخشی مسئول واحد نظامی، میرسامان ناظر امور مالی سلطنتی و صدر بالاترین مقام مذهبی بود (بزمی انصاری، 1986: 612-615؛ محی الدین، 1971: 43، 29؛ اسپیر، 1387: 49).

نکته درخور توجه این است که به نظر می آید آخرین ایستگاه و توقفگاه جریان دیوان سالاری و پرداختن به اموردیوانی مشابهه الگوی ایرانی در خارج از مرزهای ایران در سرزمین شبه قاره بوده است (نک: ریاحی 1369: 204، 213).

7. آئین اکبری و اکبرنامه

اکبرنامه تاریخ مفصل و سال شمار دوران سلطنت اکبرشاه و شرح احوال خاندان اوست که ابوالفضل علامی در 982 هجری تألیف آن را آغاز کرد و برای آن طرحی داشت که دوران حیات اکبر را در سه بخش 30 ساله به پایان برساند، اما با مرگش در 1011 هجری ناتمام ماند و سال ها بعد در عصر شاهجهان، عنایت الله بن محب علی ادامه آن را تا پایان حیات اکبر نگاشت؛ هرچند او سبک و روش ابوالفضل را پیروی کرد، اما در این راه موفق نبود. شیوه ابوالفضل علامی در این اثر نثری ساده و در عین حال گاه آمیخته به صنایع لفظی دارد و در بخش هایی که به مدح و ستایش اکبرشاه می پردازد، مبالغه آمیز می شود. نثر علامی از نظر ادبی و شیوه های پارسی نویسی و به ویژه در کاربرد واژه های فارسی سره بسیار نظرگیر است. مجلد دوم اکبرنامه از آغاز دوره سلطنت اکبر را تا سال هفدهم سلطنت او را دربر دارد. این اثر به محمّدت نامه و شگرف نامه هم شهرت دارد (مجتبائی، 1379: 722-730)؛ نیز نک: علامی، 1879، اکبرنامه، 1/2، 14-1، 76، 327).

آئین اکبری نیز اثر دیگر او درباره تشکیلات دربار جلال الدین محمد اکبرشاه است. شیوه ابوالفضل علامی در اداره امور سیاسی، اوضاع اجتماعی، اموردیوانی، دولتی و کوشش وی در ایجاد تفاهم مشترک میان پیروان ادیان مختلف مانند مسلمانان و هندوان و سایر ادیان رایج در برقراری وحدت فکری و دینی نظر گیر بود و در این اثر منعکس است. آئین اکبری از منابع اصلی آگاهی ما از الگوی دفترهای دیوانی این دوره است. روش و شیوه ارائه مطالب در این اثر به صورت دستورالعمل هایی است که بازگو می شود و ابوالفضل آنها را در قالب قوانین و آئین هایی مطرح می کند. آئین هایی نظیر «آئین منزل آبادی»؛ «آئین خزینه آبادی»؛ «آئین دارالضرب»؛ «آئین بنواری»؛ «آئین فراش خانه»؛ «آئین دیدن مردم» و اصولی درباره آداب کشورداری، مسائل علمی، و نجومی، اوضاع جغرافیایی هند و مناطق دیگر و نیز شامل مطالبی درباره احوال دانشمندان، شاعران، عرفا، فرق و مذاهب هندوئی است (علامی، 2005، آیین اکبری، 1-14، 38-39، 84-85، 120-121).

8. نمونه هایی از اصطلاحات دو کتاب ابوالفضل علامی به شرح زیر می آید:

آبدار/ ābdār / (فارسی)، به معنی آبدارچی. در فرهنگ های لغت تاریخی و جدیدتر شبه قاره این مفاهیم ذکر شده است: آنکه خدمت آبداری داشته باشد و نیز در معنای کنایی صاحب سامان و خداوند مال به کار رفته است. آبدار به تدریج تغییر معنایی از نوع کاهش در گستره معنایی داشته است. (علامی، آیین اکبری 2005: 5؛ بهار 1379: 13/1؛ انجو شیرازی (1351-54)، 74/1).

آگن گر/ āganger / (هندی+فارسی)، به معنی آتشدان. آگن در هندی و اردو به معنی آتش است (Platss, 1911, 71) ترکیب آگن و وند فارسی گر (درباره این وند، نک. طباطبایی، 1395: 100) که در این ترکیب مفهوم نگاه دارنده دارد. آگن گر به معنی آوندی است که در آن آتش نگاه دارند (علامی، آیین اکبری، 1893، 28/1).

آیین بنواری/ āyin-e banvāri / (فارسی+هندی)، عیارسنجی، قانون وروش مورداستفاده در طلاسازی. بنواری یا بانواری هنر، مهارت و چیره دستی تعریف شده است (Platss 1911, 172)؛ علامی، آیین اکبری، 1893، 14).

آیین بندی/ āyin bandi / (فارسی)، چراغانی. آیین در این ساختار (اسم مرکب) به مفهوم قانون نیست و معنای آراستن دارد. مفهومی که در فرهنگ آندراج به آن اشاره شده است: «زیب و آرایش که در کوچه و بازار شهرها به هنگام قدوم سلاطین کنند.» (شاد 1335: 118/1)؛ آئینه بندی، با آئینه آراستن (Platss 1911, 116)؛ علامی، اکبرنامه: 369/1).

• آیین خزینه آبادی/ āyin-e-xazine-ye ābādi / (فارسی+عربی+فارسی)، قانون مالیات بر دارایی مردم (غیاث الدین: 266؛ علامی، آیین اکبری: 2005، 9).

• پیغام گذاری/ peyqām gozāri / (فارسی)، پیام رسانی. «از زبان کسی چیزی گفتن و آن را پیغام زبانی هم گویند و پیغام کاغذی پیغامی که به توسل مکتوب ادا کنند و با لفظ گزاردن وکردن و دادن و رسانیدن و آمدن و آوردن مستعمل است.» (لاله تیک چند: 1/ص462)؛ علامی ، اکبرنامه: 505/1).

جان سپار/ jānsepār / (فارسی)، محافظ؛ سپردن و واگذاری زندگی کسی در دست دیگری؛ صفت عاشق (Platss, 1911, 327)؛ علامی، اکبرنامه 1385: 269/1).

چنداوال/ čandaāval = پس قراول، گروهی که در عقب لشکر حرکت کنند. درباره ریشه این کلمه فرهنگ های فارسی بر ترکی بودن آن متفق القولند، نظیر فرهنگ جهانگیری (1351-1354) که

در مجلد اول ذیل مدخل مایه دار چنین نوشته است: «به زبان گیلان جماعت را نامند که در عقب لشکر باشند و آن را به ترکی چنداول خوانند» (511/1). پلتس آن را واژه ای هندی و به معنی محافظان انگشت شمار و پشتیبان لشکر دانسته است (Platss, 1911, 445؛ علامی، اکبرنامه، 1379: 1/438).

چاشنی گیر / čašnigir (پهلوی) «کسی که کار و خدمت مطبخ بر او مقرر باشد و آن را به ترکی بکاول خوانند. ملافوقی یزدی در هجو چاشنی گیر دزد گفته است: این بکاول نیست قطاع طریق سفره است و به معنی راتبه خوار مجازست». در فرهنگ های شبه قاره به تعریف چاشنی گیر و شغل او در آشپزخانه اشاره شده است (بهار 1379، 651/1؛ شاد، 1335: 1402/2). در آیین اکبری، مفهوم و معنای آزمودن از جنبه خلوص طلا و نقره مور نظر بوده است؛ علامی، آیین اکبری، 2005: 17).

خبرگیر / xabargir = «مطلع، جاسوس، محافظ» (شاد، 1335: 1605/2)، در زبان هندی مشتقات و ترکیبات آن به صورت مصدر نیز به وجود آمده است مثل خبرگیری کرنا، خبرلگانا به معنی جستجو و ردگیری برای یافتن اموال مسروقه (Platss, 1911, 486)؛ علامی، اکبرنامه، 1385: 1/438).

زمیندار / zamindār = «دولتمند و شخصی که صاحب زمین یا مالک زمین، ده و قصبه ای باشد و کشت و کار کند». (مخلص 2013، 410/1) زمیندار صاحب زمین است و زمینداری اصطلاح هندی و به معنای همسر زمیندار است، مانند مهارانی که زوجة مهاراجه است، از مشتقات آن زمینداره مجوز برای زمینداری است (Platss, 1911, 617؛ شهریارنقوی، 1991: 572؛ علامی، اکبرنامه 1385: 1/438).

• سرکار / Sarkār = «شهر، حکومت، به اصطلاح اهل دفاتر هندوستان معموره ای را گویند که جامع پرگنه ها بود و هر صوبه مشتمل بر چند سرکار می باشد. چنانچه کالپی که از سرکارهای صوبه اکبرآباد است؛ به معنی کارفرما و صاحب اهتمام کاری، و به معنی کارخانه و جایی که در آن جامه بافند نیز آمده است: من آن خورشید عریانی لباسم / که مهتاب است سرکار کتانم سروده حکیم شرف الدین شفایی» (بهار، 1379: 1281/2)؛ «منسوب به اهل جاه، مثلاً سرکار فلان امیر و سرکار فلان دولتمند، حکیم شفایی گفته: سامان طرب نیست به سرکار زمانه / چندان که به ابرام ولی شاد توان کرد» (مخلص 2013، 443/2)؛ آقا، بزرگ، صاحب ملک، قلمرو پادشاه، دولت، حکومت، در بنگال زیر مجموعه صوبه است. سرکار دربار نیز قلمرو

حکومت پادشاه است، سرکار کمپانی همان کمپانی هند شرقی است (Platss, 1911: 655)؛ علامی، اکبرنامه، 1385: 1/ 527)؛ دولت، حکومت، مقام، جناب عالی. در اردو امروزه این واژه‌ها در قالب ترکیب‌های مختلفی کاربرد دارد نظیر سرکاری امداد (اعانه دولتی)، سرکاری اهل کار (کارمند دولت) (چوهدری، 1375: 364).

8. نتیجه

شبه قاره و پژوهش‌هایی که درباره آن انجام می‌گیرد از این واقعیت حکایت دارد که ایران و شبه قاره پیوندی ناگسستنی داشته‌اند. بنیاد تشکیلات دیوانی و امور حکومتی مغولان هند بر مبنای میراث تیموریان ایران و ماوراءالنهر و اقتباسی از حکومت داری سلاطین مستقل هند بوده است. طبق تعریف دبیرمقدم درباره گویش، به ویژه گویش‌های فارسی، گونه فارسی هندی را نیز می‌توان گویشی از فارسی، البته گویش تاریخی به شمار آورد، زیرا به رغم تفاوت‌هایی اندک میان دومتن فارسی ایران و هندی اصل تفهیم و تفاهم برقرار است. و نکته دیگر گوناگونی در سلاقی عالمان ایرانی و شبه قاره ای در منشآت نویسی و آثار دیوانی به زبان فارسی در آن خطه بوده است. علامی در کاربرد واژگان دیوانی شیوة مخصوص خود را داشت، صلح طلبی و شیوة بدون تعصب در وزارت، در امور دیوانی و سبک انشای او نیز منعکس است.

منابع

- ##. آرزو، سراج الدین علیخان . 1991. مثمر. تصحیح، مقدمه و حواشی ریحانه خاتون. کراچی: کراچی یونیورسیتی.
- ##. ارشاد، فرهنگ. 1379. مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ##. اسپیر، پرسپوال. 1387. تاریخ هند. ترجمه همایون صنعتی زاده. قم: نشر ادیان.
- ##. انجوشیرازی، میرجمال الدین حسین. 1351-1354. فرهنگ جهانگیری. به تصحیح رحیم عقیفی. 3 مجلد. مشهد: دانشگاه مشهد.
- ##. انوری، حسن. 1381. فرهنگ سخن. 8 مجلد. تهران: سخن.
- ##. ایرانی، سیدمحمدعلی. 1331. فارسی جدید. جلد دوم. حیدرآباددکن: مطبع نظام.
- ##. بزمی انصاری. 1986. «دیوان، هندوستان». اردو دائره معارف اسلامیه. به اهتمام دانشگاه پنجاب. طبع دوم. جلد 9. لاهور: دانشگاه پنجاب. ص 612-615.
- ##. بهار، لاله تیک چند. 1379. بهار عجم فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و امثال فارسی. به تصحیح کاظم دزفولیان. تهران: طلایه.
- ##. بهار، محمد تقی. 1369. سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی. جلد سوم. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.
- ##. بیات، بایزید. 1941. تذکره همایون و اکبر. تصحیح حسین محمد هدایت. کلکته: مطبع بهتست مشن.
- ##. پناهی، ثریا. 1387. «بررسی معنای برخی واژه های مشترک در زبان فارسی و زبان های هندی و اردو»، نامه فرهنگستان. دوره دهم. ش چهارم.
- ##. چوهدری، شاهد. 1375. فرهنگ واژه های فارسی در زبان اردو. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ##. دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (جلد اول 1384 ش)؛ (جلد دوم 1387 ش)؛ (جلد سوم 1392 ش)؛ (جلد چهارم 1395 ش)؛ (جلد پنجم 1398 ش). دبیرمقدم، محمد. (1393). «گویش». دانشنامه زبان و ادب فارسی. به سرپرستی اسماعیل سعادت. جلد پنجم. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ##. ریاحی، محمد امین. 1369. زبان و ادب فارسی در قلمرو عثمانی. تهران: انتشارات پاژنگ.

- ##. شاد، محمدپادشاه. 1335. *آندراج*، فرهنگ جامع فارسی. به تصحیح محمد دبیرسیاقی. 7 جلد. تهران: خیام.
- ##. شهریار نقوی. سیدباحیدر. 1991. *فرهنگ نویسی فارسی اردو - فارسی*. اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ##. علامی، ابوالفضل. 1893. *آئین اکبری*. لکهنو: مطبع نولکشور.
- ##. ———. 2005. *آئین اکبری*. به کوشش سرسیداحمد خان. علیگر: مسلم یونیورسیتی.
- ##. ———. 1385. *اکبرنامه*. به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد. جلد 1. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ##. ———. 1879. *اکبرنامه*. دفتر دوم و سوم. به کوشش مولوی عبدالرحیم. کلکته: ایشاتک سوساییتی بنگاله.
- ##. طباطبائی، علاالدین. 1395. *فرهنگ توصیفی دستور زبان فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- ##. غیاث الدین رامپوری، محمدبن جلال الدین. 1970م (1390 ق). *غیاث اللغات*. بمبئی: علی بهائی شرفعلی.
- ##. گاوان، خواجه جهان محمودبن محمد. 1381. *مناظر الانشا*. به تصحیح معصومه معدنکن. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ##. مخلص، آنندرام. (2013). *مرآت الاصطلاح*. دو مجلد. دهلی: دلی کتاب گهر.
- ##. مجتبائی، فتح الله. (1379). «اکبرنامه». *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*. جلد 9. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- ##. ———. 1384. «اسلام در شبه قاره». دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره. زیر نظر فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. 399-411.
- Abdul Ghani, et. al. 1929. *A History of Persian Language & Literature At The Mughal Court*. 3 vol. Allahabad: The Indian Press Ltd.
- Bhattacharya, Sachchidananda. 1967. *A Dictionary of Indian History*, new York: George Braziller.
- Mohiuddin, Momin. 1971. *The Chancellery and Persian Epistolography Under The Mughals*, Calcutta: Iran Sosity

Platss, John. T. 1911. *A Dictiovnary of Urdu, Hindi and English*. London:Crosby Lockwood and Son.